بوی جوی مولیان (محمد رضا شفیعی کدکنی)

عابدینی، فرهاد

آنگاه که بر حریر سبز چمن رها شده باشی و زیرانداز سبز مخملین نرمت،بی‏ هیچ جنبشی،حرکتی ترا در خود پذیرا شده باشد و نسیم چونان ابریشمی لطیف‏ بالاپوش اندام رها شده در چمنت باشد،اندیشه‏های رنگارنگ همیشگی‏ات از جعبه‏های‏ تودرتوی محبوس‏شده‏ی ذهنت جدا خواهد شد و تو گمان خواهی کرد که بی‏هیچ‏ سنگینی و وزنی،اندیشه‏ات در فضای بیکران پرواز می‏کند و تو بی‏هیچ اندیشه‏ای‏ بر گستره‏ی آسمان آبی بی‏ابر خیره خواهی شد.پس بدین هنگامست که سکوت‏ و خاموشی را دوست می‏داری و با سری خفته بر روی دست،که دستهایت نیز بر روی‏ سبزه‏ی نرم چمن است،گزند گردش«پرما»\*ی زنجره را که از آن سوی چشم‏اندازت‏ جدار خاموشی را سوراخ می‏کند،نمی‏توانی تحمل کنی.شاعر،«م-سرشک»به کاربر واژه‏ای(پرمای زنجره)در بخش نخستین شعر«پرسش یک»آگاه بوده است،پس با این‏ آگاهی شاعرانه،سکوت و تنهائی و هیاهو و جنجال را با زیبائی تمام در شعرش‏ تجسم بخشیده است و ترا بر آن می‏دارد که شعر را بخوانی و به سکوت و تنهائی‏ بیندیشی و زیر لب زمزمه کنی:

خوابیده زیر جبه‏ی ابریشم نسیم

تن بر سریر سبزده رها کرده چون شمیم

دستت بروی سبزه و سر خفته روی دست

دور از گزند گردش پرمای زنجره

کز آنطرف جدار خموشی را

سوراخ می‏کند.

\*\*\* شعر«پرسش یک»را از کتاب«بوی جوی مولیان»انتخاب کرده‏ایم.این شعر یکی از زیباترین و دلنشین‏ترین شعرهای کتاب«دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی»(م- سرشک)است.سرشک یکی از آگاه‏ترین،ادیب‏ترین و بی‏ادعاترین شاعران امروز ایران است که در کنار کارهای زیبای شعریش،تحقیقات ارزنده‏ای نیز در زمینه‏ی‏ ادبیات ارائه داده و می‏دهد.باری،پیش از آنکه به شناساندن زیبائی بخش دیگر شعر «پرسش یک»بپردازیم،یادآوری این نکته ضروریست که یکی از ویژگیهای شعر خوب آنست که اضافه بر داشتن تصویر خوب،زبان نرم و روان و وزن مناسب آن‏ نیز طوری باشد که به دل خواننده بنشیند و بر جسم و روح و عاطفه‏ی او اثر (\*)«پرما»بر وزن گرما،بزبان مردم مردم خراسان،مته است که برای سوراخ کردن چوب و امثال‏ آن بکار می‏برند.

بگذارد.این نمی‏شود مگر آنکه صداقت و صمیمیت و سادگی در کلام شاعر باشد و در شعر فوق این ویژگیها هست.اینست که وقتی شعر را میخوانی،حس می‏کنی که بر سبزی نرم چمن رها شده‏ای،دستت را به زیر سر و بر روی سبزه‏ی چمن گذاشته‏ای‏ و نسیمی آرام و رام چونان حریر،پوست اندامت را می‏نوازد و تو آنچنان سکوتی را دوست می‏داری که حتی صدای آواز زنجره را نیز نمی‏توانی پذیرا باشی و چشم‏اندازت‏ آفاق گسترده‏ایست با آسمان آبی،بی‏ابر.

شاعر در بخش سوم این شعر از برخورد تکنولوژی و سنت سخن می‏گوید،یعنی‏ در همان هنگامیکه روی فرش سبز چشمن دراز کشیده‏ای و خود را از هر اندیشه‏ای‏ آزاد حس می‏کنی و گذشت زمان را به بوته‏ی فراموشی می‏سپاری،شاعر از این حقیقت‏ تلخ آگاهت می‏کند که این ساعت مچبند زیر سرت،این تلاش و ثمره‏ی تکنولوژی‏ گذشت لحظه‏های عمر ترا یادآور است و همین تیک‏تاک ساعتست که بناگهان لحظه‏های‏ بی‏خویشی‏ات را آشفته می‏کند و تو در میان آنهمه احساس آرامش و آسایش و در کنار آنهمه بی‏وزنی-ناگهان سنگینی وزنه‏ی عبور زمان را درمی‏یابی و حس می‏کنی‏ که زندگی و عمرت چونان جویباری در حال عبور است.در این عبور و رفتن آنچه‏ می‏رود جوانی تست و عمرت و آنچه باقی می‏ماند پیریست و فرسودگی و مرگ‏ لحظه‏ها،تا در کدامین نقطه تو نیز بپایان برسی.پس این حقیقت لخ را پذیرا می‏شوی که:این چشمه‏ی جوشان عمر تست که قطره‏قطره بمرداب می‏چکد.

شاعر عبور لحظه‏ها،سکوت و هیاهو،پیری و جوانی را که تضادهای زندگی‏ هستند بخوبی عینیت می‏بخشد و ترا در میان طیف رنگینی از این تضادها قرار می‏دهد تا بنشینی و از سر خشم و دلگیری،باین لحظه‏ها بیندیشی.باز نمایاندن زیبائی‏های‏ این شعر دلنشین مجالی بیشتر می‏طلبد،پس بهتر است بیش از هر توضیح دیگری‏ تمامی شعر«پرسش یک»سروده‏ی«م-سرشک»را بخوانیم و لذت ببریم.

«پرسش یک»

سروده‏ی‏ «محمد رضا شفیعی کدکنی-م.سرشک»

\*\*\* خوابیده زیر جبه‏ی ابریشم نسیم

تن بر سریر سبزه رها کرده چون شمیم

دستت بروی سبزه و سر خفته روی دست

دور از گزند گردش پرمای زنجره

کز آنطرف جدار خموشی را

سوراخ می‏کند.

بر سبزه زیر آبی بی‏ابر آسمان،

آفاق را به مردمک دیده داده‏ای